

فرآیند فیلسوفانه خواندن

ترجمه و تلخیصی از : Clare Saunders,

David Mossley, George MacDonald Ross &
Danielle Lamb; *Doing Philosophy: a Practical
Guide for Students*; Continuum, 2007

ترجمه و تلخیص از سید علی طاهری خرم آبادی

فرآیند فیلسوفانه خواندن، متشکل از سه فعالیت اصلی است:

- بدست آوردن نمای کلی متن، ساختار آن و مسائل فلسفی مورد بحث در آن.
 - فهمیدن استدلال های بکار رفته و نتایج حاصل شده- یعنی تحلیل جزئیات ساختار متن.
 - تفسیر معنای سرتاسر متن- فهم مفاهیم و آموزه های آن و چگونگی تأثیر آنها بر آموزه هایی که فیلسوفان دیگر در متون دیگر در باره آنها بحث کرده اند.
- این مهم است که هیچ کدام از این فعالیت ها را کنار نگذاریم زیرا هر کدام از آنها به دیگری کمک می رسانند و مبنای درستی برای خواندن فیلسوفانه- در برابر خواندن متون فلسفی- فراهم می کنند.

خواندن ساختار دار

۱. نمای کلی خوبی از متن بدست آورید:

- عنوان چیست؟ آیا عنوان به شما می گوید که متن در باره چیست؟
- اندازه متن چه مقدار است؟ چه مقدار زمان برای خواندن این متن باید در نظر بگیرید؟
- آیا این متن مقدمه ای دارد که مسئله یا استدلال های مورد بحث را در آن توضیح دهد؟
- آیا این متن خاتمه ای دارد که در آن، استدلال و نحوه ارتباط آن با دیگر آموزه ها را خلاصه کند؟

- عناوین بخش ها یا فصول آن چیستند؟ آیا الگو یا ساختاری می توان در آن دید؟

۲. در باره آنچه از متن می خواهید، بیاندیشید: درک خوبی از استدلال ها؟ چارچوبی برای فهم چیزی دیگر؟
فهم مفهومی جدید؟

۳. برای هدایت خواندن متن از شکل خود متن استفاده کنید: ساختار آن متن دلیلی دارد.

۴. برای خواندن زمان صرف کنید: آهسته بودن مشکل نیست و در فلسفه غالباً مزیت است.
۵. یادداشت برداری کنید و همزمان ایده های خودتان را نیز بنویسید: از همان ابتدا با ایده ها دست و پنجه نرم کنید، آنها را مورد تردید قرار دهید و بیازمایید.

شناسایی مسائل فلسفی

در خواندن متون فلسفی اولین چالش شناسایی مسئله ای است که نویسنده به آن می پردازد. شاید در ابتدا چنین به نظر برسد که این نکته به اندازه کافی روشن است و نیازمند بیان نیست: موضوع مورد بحث معمولاً در عنوان متن مشخص است و معمولاً متن با توضیح پرسش هایی آغاز می شود که نویسنده در پی پاسخ به آن است. چه چیز دیگری مورد نیاز است؟ شما باید آنچه در باره این موضوع مسئله ساز است، و پرسش های فلسفی ناشی از آن را دقیقاً شناسایی کنید. دلیل عمده این است که فلسفه با ایده ها و مفاهیم انتزاعی سروکار دارد. شناسایی ایده های انتزاعی متن - مسئله فلسفی مورد بحث - نیازمند خواندن نقادانه متن است. در آغاز ایده های کلیدی را در عنوان و بخش آغازین متن جستجو کنید؛ اما در نظر داشته باشید که این طرح اولیه غالباً موقتی است و فهم شما از آن در ادامه اصلاح می شود. لازم است که متن را منفعلانه نخوانید، بلکه با آن تعامل کنید - هنگام خواندن با ایده ها گفت و شنود کنید.

یافتن استدلال ها

استدلال ها اصل فلسفه اند. استدلال می تواند به اشکال مختلف و با محتوای کاملاً مختلفی ظاهر شود، اما نتیجه ای وجود خواهد داشت که مقصود اصلی استدلال ورزیدن است. امور واقع یا ایده هایی مبنای اصلی استدلال را شکل می دهند معمولاً مقدمات نامیده می شوند. به این استدلال نگاه کنید:

آزادی نمی تواند بر حسب واژگان ایجابی تعریف شود (و) تعریفی کارآمد از آزادی برای نظریه پردازی سیاسی لازم است. (بنابراین) می بایست آزادی را به نحو سلبی این گونه تعریف کنیم: نبود محدودیت بر رفتار.

به وضوح در این استدلال، کلمه کلیدی «بنابراین» است که قبل از نتیجه جای گرفته است. این علامتی است برای مقصود اصلی استدلال. در سیر خواندن آثار فلسفی خواهید یافت که کلمه «بنابراین» معمولاً اظهار نمی شود، بلکه صرفاً به طور ضمنی وجود دارد. کلمه اضافه شده «و» به ملاحظه این امر کمک می کند که دلیل مرکب از دو چیز است.

در شکل متعارف دیگری از استدلال ها، جایگاه نتیجه و مقدمات تغییر می کند، مقصود اصلی در آغاز قرار می گیرد: کلمه ای که می توانیم در این جا اضافه کنیم «زیرا» پس از نتیجه است.

می بایست آزادی را به نحو سلبی این گونه تعریف کنیم: نبود محدودیت بر رفتار. (زیرا):
تعریفی کارآمد برای نظریه پردازی سیاسی لازم است. (و) آزادی را نمی توان بر حسب
واژگان ایجابی تعریف کرد.

تعیین نتیجه همیشه آسان نیست و می بایست به دقت بیاندیشید: استدلال های مرکبی وجود دارند که در آنها نتیجه یک استدلال فرعی مقدمه استدلال دیگری می شود. البته این دقت آغاز فرآیند درگیر شدن با ایده های متن است که بیش از خواندن سطحی آن است. راهبردهای دیگری نیاز است که ما را به عمق بیشتر متن ببرند.

تحلیل استدلال ها

رویکردی راهبری برای تحلیل استدلال ها در این مرحله می تواند، طرح این پرسش ها باشد:

۱. مقصود اصلی نویسنده چیست؟ نتیجه استدلال ارائه شده چیست؟ آیا واضح است که نتیجه ای وجود دارد؟

۲. مقدمات استدلال چیستند؟ نویسنده چه موادی را برای رسیدن به نتیجه بکار می برد؟

۳. ساختار استدلال چیست؟ آیا یک استدلال طولانی است یا استدلال های کوچکتری همراه با نتیجه اند که

آن نتیجه، در نقطه ای مقدمه استدلال دیگری قرار می گیرد؟

این پرسش ها کمک می کند که بفهمیم چگونه می توانیم ارزیابی سه چیز را آغاز کنیم؟

۱. صدق مقدمات

۲. منطق رسیدن به نتیجه از مقدمات یعنی شکل استدلال

۳. صدق نتیجه.

وقتی نتیجه استدلال منطقیاً می بایست پیامد مقدمات باشد، این استدلال را معتبر می نامیم. البته این ضرورتاً بدین معنی نیست که نتیجه صادق است، زیرا ممکن است مقدمات صادق نباشند. در جایی که استدلال معتبر است، و مقدمات صادق اند، نتیجه صادق است. این استدلال درست نامیده می شود. این عبارت را از ارسطو فیلسوف مشهور یونان باستان بخوانید که از آغاز کتاب اخلاق وی اقتباس شده است:

این اندیشه وجود دارد که هر هنر و هر تحقیقی و به طور مشابه هر عمل و جستجویی، خیری را هدف گیری می کند؛ و به این دلیل، به درستی گفته اند که خیر چیزی است که هدف همه امور است.

می توانیم این استدلال را به شکل زیر بیان کنیم:

هر هنر و تحقیقی به هدف خیری انجام می شود.

هر عمل و جستجویی به هدف خیری انجام می شود.

بنابراین

خیر چیزی است که هدف همه امور است.

این استدلالی در باره خیر است، اما آیا استدلال خوبی است؟ می توانیم در صدق مقدمات تردید کنیم، اما به خاطر تحلیل استدلال، خوب است فرض کنیم که مقدمات را می پذیریم. آیا نتیجه پیامد مقدمات است؟ به نظر می رسد که نتیجه مستلزم وجود «خیر» عینی است که با خیر درونی مقدمات «خیری»- متفاوت است. آیا منطق ارسطو در اینجا معیوب است؟ آیا مقدماتی مخفی یا مغفول در اینجا وجود دارند؟ یا اینکه آیا ما مقصود ارسطو را به درستی نفهمیده ایم؟

این تنها درآمدی است به گونه ای که شما می توانید تحلیل متون را با آن آغاز کنید و شما با گونه های بسیار دیگری مواجه خواهید شد. به علاوه، مقدمات و نتایج یک استدلال ممکن است جدا باشند، مجموعه بند ها ممکن است مقدمات باشند و صورت های منطقی استدلال متنوعی ممکن است بکار روند. البته می توانید ببینید

که در خواندن متون فلسفی، ممکن است تحلیل دقیق ایده های بکار رفته و مفروض نویسنده را می توان با توجه به استدلال های مرکز متن آغاز کرد. می توان مفاهیم و نقائص منطقی را با این راهبرد عام نشان داد.

بکار گیری منطق

برخی فیلسوفان نمادهای منطقی را برای بیان استدلال ها یا روشن ساختن آنها بکار می برند. این بخشی مهم و زنده از فلسفه معاصر است. شاید از شما بخواهند که منطق صوری را جداگانه فراگیرید و در آنجا به شما نحوه خواندن و نوشتن علائم منطقی را یاد می دهند. به علاوه ممکن است در سیاق خواندن متون دیگر- مخصوصاً در فلسفه معاصر ذهن، زبان و متافیزیک- با منطق مواجه شوید. ما در اینجا نمی خواهیم وارد جزئیات منطق صوری شویم بلکه به جای آن می خواهیم به شما نشان دهیم که چگونه می توانید این اصول اساسی منطق را برای روشن کردن استدلال ها برای خودتان و تأیید تحلیلتان از متون فلسفی بکار گیرید.

حتی اگر حس می کنید که مهارت های منطقی در سطح ریاضی را ندارید، چیزی برای ترس وجود ندارد. در واقع، منطق به خواننده فرصتی می دهد تا سطحی از فهم روابط میان مفاهیم و استدلال ها را بدست آورد که به طور معمول در دیگر سیاق ها در دسترس خواننده نیستند. به این معنی که می توانیم تفاوت های ریز میان مواضع نویسندگان را بیابیم و دقیقاً کشف کنیم که کجا استدلالی ناموفق یا مبهم است. منطق بیشتر شبیه تشریح استخوان بندی استدلال است؛ یافتن یک استخوان شکسته می تواند تبیین خوبی از این بدست دهد که چرا یک عضو به گونه ای که به گمان ما بایسته است، عمل نمی کند. منطق، وقتی به درستی بکار رود، قدرتمند است و می تواند فهم شما را از جنبه های زیادی از آثار جاری فلسفه به نحو چشمگیر افزایش دهد.

منطق راهی برای نشان دادن این است که چگونه مقدمات به نتیجه مربوط می شوند. منطق شما را قادر می سازد که فراتر از کلمات و مفاهیم بکار رفته در موارد خاص به ساختار خود استدلال توجه کنید و استدلال را بیازمایید. بکار بردن منطق شما را قادر می سازد که به اظهار شکل استدلال به نحو منطقی محض - مبتنی بر نسبت و نه بر خواص معین - جهش کنید. خواه در باره طول و خواه در باره عمر سخن بگوییم، استدلال ما [به طور مثال] این ساختار را دارد:

اگر $m > n$

و $n > 0$

و $0 = p$

آنگاه $m > p$

بنابراین اگر متنی را می خوانید و به این شکل استدلال بر خورید، می دانید که صرف نظر از صدق مقدمات، این استدلال معتبر است.

منطق در باره ساختار نسبت هایی است که می توانند میان جمله ها، مفاهیم، ایده ها یا امور عمل کنند. این جایی است که قدرت منطق در آن نهفته است. این نکته حیاتی است. اگر -چنان که معمولاً چنین است- ما با استدلال های بسیار انتزاعی و پیچیده در فلسفه، سروکار داریم، منطق ابزاری برای توجه کردن به شکل آن استدلال ها است. بیشتر مثال هایی که در فراگیری منطق بکار می رود، بسیار دور از این کاربرد اند اما این به خاطر کمک به فراگیری است. قدرت به خواندن و نوشتن در منطق مزیت بزرگی در فلسفه معاصر است.